



«در میانه بودن هم قدرت است و هم خنثی بودن و من سال‌ها تا خواسته در میانه بودم، پسر بچه و مرد جوانی بودم ایستاده در کنار پدرم و برادرم و... ولی خود را از آنها نمی‌دانستم، نیرویی از درون مرا از آنها دور می‌کرد و به سوی نیمه‌ی دیگر می‌کشید تا در جایگاه مادرم و خواهرم و... بنشانند. وجود بیرونی‌ام در میان مردها بود و تمام احساسم میان زن‌ها.» (ص ۱۶۹)

رمان جنسیت گم‌شده با سوژه‌های جدید و جسورانه، حرکت نوینی در تاریخ رمان‌نویسی کشورمان است. بحران هویت و گم‌گشتگی بن‌مایهٔ اصیل رمان است که در قالب فردی دوجنسی برای یافتن جنسیت حقیقی خود تصویر می‌شود و راوی در سفری بیرونی و درونی از خود به خود می‌رسد. سفر روحی او با سفر از دنیای میانه به دنیای زنانه تقارن می‌یابد و به استحالهٔ درونی می‌رسد و در خاتمه به یک اندیشهٔ فراجنسیتی و رهایی نایل می‌شود.

رمان در سوبه‌ای واقع‌گرا به دور از بازی‌های زبانی و مدرن‌گرایی رایج به روایت تحول یک شخصیت می‌پردازد. تکنیک رمان به شیوهٔ ثبت رویدادهای عینی و خاطره‌نویسی است که با سیری شتابنده و سرریز

یادهای گذشته در بافت یادداشت روزانه و گاه با صیغهٔ سفرنامه‌نویسی در ده فصل پیکربندی می‌شود و خاطرات راوی از منظر «من راوی» روایت می‌شود. رمان اشاراتی پنهان و آشکار به واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی دارد و به جزم‌اندیشی و قطعیت‌پنداری موروثی در فرهنگ پدرمحورانهٔ ما اشاره می‌کند.

دو صدای واضح در رمان به گوش می‌خورد: صدای راوی و پدر. پدر مرد روشنفکری است که شاهنامه می‌خواند و برای مجلات ادبی، نقد ادبی و مقاله می‌نویسد. ولی تفکر سنتی مرد سالارانه او هنوز غالب است، همانگونه که مادر پذیرای آن.

«باز صدای مامان می‌آید که دختر مهرنوش را دعوا می‌کند و قربان صدقه‌ی پسر مهرنوش می‌رود.» (ص ۳) رابطهٔ راوی و پدر، ارتباطی دوسویه و ناهمگن است؛ نفرت توأم با عشق. نویسنده با نگاهی روان‌شناسانه به این رابطه می‌پردازد ولی این مهم که در تمامیت رمان متناسب با نوع سوژه، شایسته پرداخت عمیق‌تری بود، انجام نمی‌شود. البته نوع انتخاب زاویه دید نیز اجازه این روانکاوی را کمتر به نویسنده می‌دهد.

«دلم می‌خواهد از هرچه نام او را بر خود دارد، خلاص شوم، کاش می‌شد اثاث او را فروخت یا سر به نیست کرد.» (ص ۵)

«شاید هرکس دیگر از خوابیدن در رختخواب مرده ناراحت شود... من نسبت به پدر این طور نیستم، حتی

لذت می‌برم من حتی دوست دارم زمستان‌ها از حوله‌ی آبی‌رنگ او استفاده کنم...» (ص ۵) در جای دیگر می‌گوید: «شاید علاقه‌ی من به احمد، ناخودآگاه ناشی از شباهت رفتار او با پدر بود... خیلی دلم می‌خواست احمد همانند پدر باشد، صبور، آرام و پر قدرت.» (ص ۶)

اما، پدر، نماد مردانگی سرکوبگر همیشه مانند کابوسی همراه اوست: «یک لحظه پدر را دیدم در قبر گزیده و پوسیده و رها شده... دستش را بیرون آورد روی مچ پایم گذاشت و مرا به درون کشید... با همان ناخن‌های لاک زده توی صورتش کوبیدم، نمی‌خواست رهایم کند.» (ص ۱۵۰)

در فصل اول پدر مرده است و راوی پس از تغییر جنسیت در تدارک سفر به هند است. از فصل دوم رمان تا به آخر راوی را در هند می‌بینیم که به واسطه برخی تداعی‌ها به شرح گذشته خود می‌پردازد. در فصل ۷ به چگونگی تغییر جنسیت خود با اطلاعات دقیق گزارش گونهٔ پزشکی می‌پردازد، با بسیاری اصطلاحات خاص پزشکی که متن را به پانویس نیازمند می‌کند. در فصل‌های دیگر از خدمت سربازی و معاف شدن و دوستی با مردانی که او را به چشم یک زن می‌دیدند، پرداخته می‌شود و مهم‌تر از همه به رابطهٔ عاشقانه خود با «احمد» می‌پردازد. احمد هیچ‌گاه نمی‌تواند از تردید خود رها شود و به قول ازدواجش با راوی تن دهد.

شخصیت «احمد» که ظاهراً نقش تعیین‌کننده‌ای

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بهناز علی پورگسگری

برزخ راوی

در تصمیم زندگی راوی دارد، دیده نمی‌شود. خواننده او را جز در توصیف ظاهری‌اش و لحظاتی از قهر و آشتی‌های رمانتیک نمی‌بیند.

در فصول بعد با شخصیت «آواتارا» یک جوکی هندی آشنا می‌شویم، شخصیتی به ظاهر مقدس که مردم از سراسر دنیا برای طلب آرامش به او پناه می‌برند. رمان لحظاتی از سرگشتگی این افراد را ترسیم می‌کند. «آواتارا» حضوری طنزآمیز دارد. از انگشتانش گردی می‌سازد و به تیزک به زائرانش می‌دهد. از آسمان انگشتر و ساعت ظاهر می‌کند.

«آواتارا برای مرضیه یک ساعت خلق می‌کند و به شوخی می‌گوید شک نکن سیتی زن اصل است.» (ص ۱۶۵)

«آواتارا انگشتری خلق کرد و برای خانم جلالی پرتاب کرد...» (ص ۱۶۴)

زنان ایرانی که در حلقه زائران «آواتارا» هستند، افرادی‌اند که برای خواست‌های ناچیزی که همه مشغله ذهنی آنهاست، به دنبال معجزه‌اند و در این دور و تسلسل سرگردان، آنان گرفتار یک سطحی‌نگری و موهوم پنداری دیرینه‌اند. وصف حال یکی از زنان که می‌گوید: «هیچ چیز سرچاپش نیست، همه چیز به هم ریخته... همه چیز لق می‌زند، خیلی از کارهای ما به خاطر نداشتن الگوست، نداشتن ذهنیت مشخص و... همه چیز برایمان دیمی است.» (ص ۱۳۰) حکایت بی‌تی

از حافظ است:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد

و آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد
و اما رفت و آمد این زنان و گاه جمله‌ای و حرکتی و... کارکرد خیلی مناسبی در متن نمی‌یابد.

زبان رمان در هشت فصل اول، زبانی بدون تغییر، گزارش‌گونه گاه توصیفی و روایی است و گاه در خدمت روند استحالته روحی راوی قرار می‌گیرد. به خصوص که گاهی از تجارب و احساسات مردانه با توصیف زیبایی زن‌ها نمود می‌یابد و برخی مواقع تراوشات احساسات زنانه را با خود دارد. ولی این سیر به تناسب در رمان دیده نمی‌شود یعنی کاملاً در خدمت شرایط پرزخی راوی نیست. اما زبان راوی چنان در مسیر ساخته شدن او پیش می‌رود که خواننده اصلاً نویسنده را نمی‌بیند و این از محاسن رمان است.

زبان گزارشی گاه حس را از متن می‌گیرد و از حیطة زبان داستانی عدول می‌کند، مانند: «از همان دوران اهل درد دل و صحبت کردن با دخترها و زن‌ها بودم.» (ص ۲۵) یا «گل رویش خیلی سرحال نبود.» (ص ۱۵۷) «بیهوشی ماهی داشتم.» (ص ۹۶) «بغضم خشک شده بود و اوقات شریفم تلخ بود.» (ص ۱۵۶)

اما زبان در فصل‌های پایانی، متناسب با تحولات روحی راوی از غنای بیشتری بهره‌مند می‌شود و از بُعد رمانتیک‌گرایانه خود دور می‌شود. در این فصل‌های آخر او به نوعی اشراق و خودیابی می‌رسد. قرار است داستان در یک عمق اسطوره‌ای و فلسفی گسترش یابد. اما

پرداختن به اساطیر هندی، اسطوره‌های آفرینش و... تا چه اندازه در خدمت درونمایه داستان قرار می‌گیرد؟

پرداخت به این دسته اساطیر می‌توانست پیوند محکمی با روند زن شدن راوی برقرار کند. تناقض شخصیت راوی قابل بررسی است. او که از ذره‌بین قضاوت آدم‌های اینجا قرار کرده است می‌گوید: از این که کسی مرا نمی‌پایید و هر حرکتی زیر نظر نبود، احساس واخوردگی می‌کردم، ناگهان از زیر آن ذره‌بین بزرگ که همه عمر مرا احاطه کرده بود، بیرون آمده بودم و این حرص مرا در می‌آورد.» (ص ۱۵۷) ولی باز به دنبال تأیید و تحسین است.

«این همه سال با خودم فکر می‌کردم با زن شدنم همه چیز روبه‌راه می‌شود... ولی حالا احساس می‌کردم یک جای کار لنگ است کجا؟ نمی‌دانستم، شاید آن تأیید، آن تحسین، آن پذیرش و...» (ص ۱۵۶)

یکی از ضعف‌های رمان آن است که راوی آرزوی زن شدن و ارتباط آن را با سفر هند در خواب دوران کودکی‌اش باز می‌جوید و این نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای در خدمت متن داستان باشد.

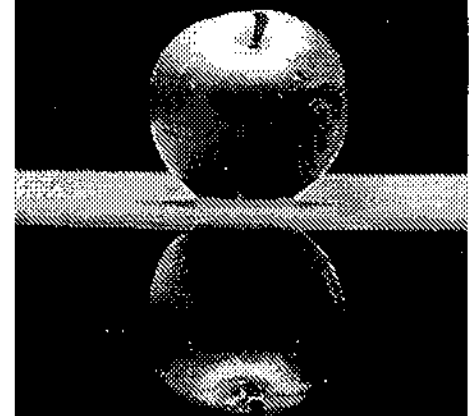
از طرفی رمان با همه محاسنی که دارد، دارای شکاف و انشقاقی است که به انسجام طرح ضربه می‌زند. همچنین گاه با حجمی از خاطرات مواجهیم که بی‌هیچ کارکردی در متن رها می‌شوند.

خانم فرخنده آقایی با نخستین تجربه رمان‌نویسی‌اش توانسته است، راه را برای آینده شایان رمان‌هایش فراهم کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فرخنده آقایی

جنسیت گمشده



جنسیت گمشده

فرخنده آقایی

نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۹